



فهرست مطالب

- ۲..... مقدمه
- ۴..... بررسی برداشت دو قرائت متفاوت از عبارت «لِیْضَلَّ» در آیه و ثمره آیه
- ۴..... مختار و قرائت استاد از عبارت «لِیْضَلَّ»
- ۴..... بررسی دامنه عبارت «سبیل الله» در آیه، از حیث اطلاق و تقیید
- ۵..... کاوش در دو مفهوم برداشتی از عبارت «بغیر علم» و ثمره آن
- ۵..... الف: معنای اول
- ۶..... ب: معنای دوم
- ۶..... مختار استاد
- ۶..... دو احتمال درباره عطف عبارت «وَوَاتَّخَذَهَا هُزُؤًا»
- ۷..... «واو» در عبارت «یُضَلَّ» و «وَوَاتَّخَذَهَا هُزُؤًا»، به معنای جمع است یا تفریق؟
- ۷..... مختار استاد
- ۸..... نکته
- ۹..... مرجع ضمیر عبارت «وَوَاتَّخَذَهَا» چیست؟



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در چهارمین استدلال قرآنی بود که آیه‌ی شریفه ششم سوره‌ی لقمان می‌فرمود: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَللَّامِ عَذَابٌ مُّهِينٌ** (لقمان، ۶)، با توجه به روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است، استدلال شده بود که مقصود از لهوالحدیث مذکور در آیه، غنا است. نکاتی را پیرامون این آیه ذکر کردیم و حاصل آن نکات، این شد که در آیه، لهوالحدیث بما هو هو موضوع نیست و نتیجه بحث، این می‌شد که لهوالحدیث بما هو هو موضوع حکم حرمت نیست؛ یعنی **أُولَئِكَ لَللَّامِ عَذَابٌ مُّهِينٌ** که در این جا آمده است؛ برای کسی نیست که مرتکب لهوالحدیثی می‌شود؛ بلکه مراد، لهوالحدیثی است که به منظور اضلال به‌کار گرفته می‌شود و در جهت اضلال و گمراه ساختن دیگران استفاده می‌شود، این موضوع است و این نتیجه را همان شأن نزول آیه تأیید می‌کند. تأیید این مطلب، کلام مفسرین و روایات نقل شده و همین‌طور مطالب تاریخی موجود است که نضربن حارث که تاجری بود و به ایران رفت و آمد داشت، اسطوره‌ها و داستان‌های ایرانیان را از طریق کتاب و... به جزیره‌العرب منتقل می‌کرد و مردم را دور خود جمع می‌کرد؛ برای این‌که آن‌ها گرد پیامبر جمع نشوند و گاهی هم می‌گفت که فلان قصه‌ای که در قرآن آمده یا پیغمبر می‌گوید، کامل‌ترش این‌جا است و به‌هدف این‌که آن‌ها را از اطراف پیامبر متفرق کند، آن مطالب را نقل می‌کرد. این شأن نزول هم مؤید کلام ما است؛ برای این‌که صرف این‌که کسی داستان و رمان و قصه یاد بگیرد و بخواند، مسلماً حرام نیست و از آن لهوهای نیست که حرام باشد پس، این هم نشان می‌دهد که آن استنباط و استظهار ما از آیه‌ی شریفه، استظهار درستی است؛ به‌این بیان که لهوالحدیث، موضوعیت مطلقه ندارد؛ بلکه آن‌چه که موضوعیت دارد، همان **يُضِلُّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ** است. آن اضلال است که موضوعیت دارد. البته در این‌جا، لهوالحدیث ممکن است جزو آن موضوع باشد؛ اما این که تمام موضوع باشد، به‌نظر می‌آید که این‌طور نیست و لا یبعد که بگوییم اصلاً در این‌جا لهوالحدیث، موضوعیتی ندارد و این فقط به‌عنوان، مصداقی از آن اضلال است. در واقع، این‌طور می‌شود که لهوالحدیث دو حالت دارد. گاهی، در حالت طبیعی خودش است که غرض اضلالی در او نیست که این طبق قواعد، حکم مطلقه ندارد. بعضی از اقسام لهوالحدیث حرام است. بعضی از اقسامش مکروه است و حکم اولیه‌اش، چیزی است که در این‌جا مقصود نیست. آن‌چه که این‌جا مقصود است در واقع، عروض و طرو و یک عنوان ثانوی بر لهوالحدیث است که این مقصود است. عروض و طرو عنوان اضلال، بر لهوالحدیث موجب شده است که در این‌جا **أُولَئِكَ لَللَّامِ عَذَابٌ مُّهِينٌ** بشود و الا لهوالحدیث، بما هو هو امرش متفاوت است و اقسامی از آن حرام است و اقسامی از آن مکروه



می‌باشد. این نتیجه‌ی آن نکاتی بود که تا به حال عرض کردیم و طبق قواعد هم هست؛ برای این که حرمت اضلال از چیزهای بسیار واضحی است که هم آیات دیگر به آن اشاره دارد و هم روایات به آن دلالت می‌کند و اگر عارض بر هر فعلی شود، آن را حرام می‌کند؛ حتی فعل مباح یا فعل حرام یا فعل مکروه یا حتی فعل راجح و مستحب و واجب هم اگر مصداق اضلال شود، آن هم همین طور است. ممکن است گاهی شخصی مطلب درستی از کتب عرفانی یا فلسفی نقل کند؛ اما همان که مطلب درستی است، به دلیل این که ظرفیت موجود نیست یا دلیل خاص ثانوی دیگر، موجب اضلال دیگران شود. در خود قرآن کریم از مصادیق حرام هم آمده است. مانند: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ، (بقره، ۱۶۵) که کسی که الله اندادا را اتخاذ می‌کند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ که در آن جا یک چیز حرام است؛ یعنی اگر لِيُضِلَّ هم نبود، خود آن حرام بود. یک جا مثل لهو الحدیث است که این گاهی حرام و گاهی مکروه است منتهی، در این جا، عنوان اضلال بر آن عارض گشته و حرام شده است. گاهی هم هست که حتی ممکن است امر مباح یا راجح باشد؛ ولی چون مصداق اضلال شده است، حرام می‌شود. پس این آیه مثل بعضی آیات دیگر که در آن ها هم همین تعبیر لِيُضِلَّ آمده است، ترکیب آیه بر همان عنوان اضلال است و لهو الحدیث، دخالت و موضوعیت مستقله ای ندارد و بِشَهْدِ عَلِيٍّ ذَلِكُ هَمَّانِ شَأْنِ نَزُولِ، با همان توضیحی که داده شد.

می‌گوییم که اضلال، یکی از عناوین محرّمه است منتهی، از قواعد عامه است؛ یعنی از عناوین خاص یک فعلی نیست و عنوان انتزاعی عام است و لذا حرمت اضلال از قواعد فقهیه می‌شود. اضلال عارض بر عناوینی می‌شود که می‌تواند احکام خمسّه داشته باشد. لهو یا حرام است و یا مکروه است. چیزی که می‌خواهیم در این جا عرض کنیم، این است که در این جا، لهو الحدیث موضوعیت مستقله ای ندارد و موضوعیت، مال اضلال است. این ظاهر آیه است و این عنوان ثانوی عارضه‌ی بر لهو الحدیث است. لهو الحدیثی که گاهی حرام و گاهی مکروه است. اگر مصداق اضلال شود، یک حرام مؤکدی می‌شود که اولئک لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. این آیه این را می‌گوید. پس ترکیب آیه بر اضلال و حرمت اضلال است. گفتیم که اضلال عنوان عامی است که عارض می‌شود بر افعالی که می‌تواند عنوان اولی یکی از احکام خمسّه را داشته باشد؛ یعنی ممکن است یک فعل حرامی که ذاتاً حرام است، در مقام اضلال به کار گرفته شود. فعل مکروهی و سیله‌ی اضلال شود که در آن صورت مکروه، حرام می‌شود. فعل مباحی و سیله‌ی اضلال شود، حرام می‌شود. گاهی از فعل مستحب یا واجبی هم ممکن است استفاده‌ی سوء شود برای این که کسانی را گمراه کنند. مثلاً یک آیه قرآن می‌خواند؛ ولی همان آیه‌ی قرآن را در جایی می‌خواند که طرف را جبری می‌کند که در این جا، از آیه، استفاده‌ی ابزاری



برای اضلال شده است. وقتی عنوان ثانوی می‌آید، غالب بر عنوان اولی می‌شود. اگر حکم اولی هماهنگ با این باشد مثل حرمت، تأکد می‌شود؛ ولی سایر آن عناوینی که هماهنگ نیست، آن‌ها حالت غیر فعلی پیدا می‌کند.

بررسی برداشت دو قرائت متفاوت از عبارت «لِیُضِلُّ» در آیه و ثمره آیه

نکته‌ی بعدی (نهم) این است که از لِیُضِلُّ دو قرائت برداشت شده است. بعضی قرائت کرده‌اند: لِيُضِلُّ و بعضی لِیُضِلُّ خوانده‌اند. بعضی لِیُضِلُّ قرائت کرده‌اند؛ یعنی یشتی لهو الحدیث، برای این‌که خودش گمراه شود.

مختار و قرائت استاد از عبارت «لِیُضِلُّ»

ولی قرائت مشهور، همان لِیُضِلُّ است و ظاهرش این است که همان قرائت لِیُضِلُّ درست است. هم به خاطر شهرت بسیار وسیع آن و هم به خاطر ظهور خود آیه. لِیُضِلُّ خیلی به مفهوم آیه نمی‌آید و بیشتر به ذهن می‌آید که لِیُضِلُّ است؛ به خصوص که در جاهای دیگر، نظیر این را در قرآن داریم و لذا گرچه دو قرائت برای این ذکر شده است که یکی یَضِلُّ و دیگری یُضِلُّ است؛ اما اشتها یُضِلُّ و ظهور آیه که انسان می‌تواند بفهمد، این‌ها، اقتضا می‌کند که یُضِلُّ باشد و جهت مهمش این است که در این جا شأن نزول داریم. پس هم اشتها یُضِلُّ و هم شأن نزول و هم این‌که با قطع نظر از این‌ها، وقتی کسی ظاهر آیه را کسی بخواند، می‌بیند که با لِیُضِلُّ سازگارتر است. البته حکم هم تأثیر دارد؛ از جمله این‌که اگر لِیُضِلُّ باشد، آن وقت، لام عاقبت بیشتر جور است.

بررسی دامنه عبارت «سبیل الله» در آیه، از حیث اطلاق و تقیید

نکته‌ی بعدی (دهم) در آیه‌ی شریفه، لِیُضِلُّ عن سبیل الله است. به نظر می‌آید که این سبیل الله اطلاق دارد. اگرچه ابتدا، مسائل اعتقادی در ذهن انسباق پیدا می‌کند؛ اما ظاهرش این است که اطلاق دارد و مسائل دیگر را هم شامل می‌شود. گاهی است که لِیُضِلُّ عن سبیل الله، همان شأن نزول آیه است و در واقع، با خواندن این اساطیر و قصص، اعتقاد افراد را خراب می‌کند؛ یعنی گمراهشان می‌کند که اعتقاد درستی پیدا نکنند؛ ولی اطلاق سبیل الله، شامل احکام، اخلاقیات و مسائلی از این قبیل هم می‌شود. بنابراین، مصداق سبیل الله در آیه، همان سبیل الله اعتقادی است که همان اعتقاد به خدا و پیغمبر و قرآن و امثال این‌ها باشد که شأن نزول هم بر همین منطبق است؛ اما شاید وجهی نباشد که ما به سبیل الله اعتقادی، تخصیص بزنیم؛ سبیل الله، اخلاق دینی یا احکام و شرایع عملی هم هست. اگر کسی لهو الحدیث را



به کار بگیرد؛ برای این که افرادی را مبتلای به فساد کند، ظاهرش اطلاق است؛ چون سبیل الله مسیری است که انسان را به خدا می‌رساند یا خدا آن راه را برای سعادت انسان تعیین کرده است. این سبیلی که در این جا، منتصب به خدا شده است، از حیث این است که خداوند آن را برای سعادت انسان تعیین کرده است. این ظاهرش این است که اطلاق دارد. سبیل الله، مراتب و تشکیک دارد. یُضَلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، برای کسی که عقاید افراد را فاسد و منحرف می‌کند، خیلی مصداق بارز است و قطعاً عذابش مشدد است؛ اما کسی هم که این فرد را مبتلای به انحرافات جنسی می‌کند این هم أَضَلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ است. سبیل الله، همین راهی است که در شرع مقرر شده است.

نکته‌ای که در این جا است، این است که این سبیل الله، شامل واجبات و محرمات می‌شود و احتمالاً شامل مستحبات و مکروهات نمی‌شود؛ چون لحن اولئك لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ، مناسبات حکم موضوعش اقتضا می‌کند که اطلاق نداشته باشد؛ ولو این که نوافل و مستحبات یا ترک مکروهات هم، سبیل الله است و خدا تعیین کرده است و بسیار مهم است؛ اما در عین حال، به خاطر مناسبات حکم موضوع، ذهن اصلاً به سمت این که شامل مستحبات و مکروهات شود، نمی‌رود و در نتیجه، این اضلال عن الواجبات و المحرمات است. سواءً كان اعتقادياً أو اخلاقياً أو عملياً؛ اما آنچه که مکروهات و مستحبات است، شامل آنها (لیضل) نمی‌شود. ترک مکروه و حرام سبیل الله است. اگر کاری کند که مرتکب حرام شود، این خروج از صراط و سبیل الله است. یا کاری کند که واجب را ترک کند که در این جا هم از صراط و سبیل خدا او را بیرون برده است. این هم یک مطلب است که از حیث عقیده و اخلاق و عمل، شمول دارد؛ ولی از حیث مستحبات و مکروهات شمول ندارد. لذا همین لهوهای که ممکن است حرام نباشد و مکروه باشد، اگر به کار گرفته شود؛ نه به آن شکلی که در شأن نزول آیه است و برای این که عقاید کسی را خراب کند؛ بلکه به کار گیرد برای این که آرام آرام او را به سمت یک فساد جنسی یا انحرافات عملی و اخلاقی ببرد یا این که در او بذر حسادت بکارد یا موجب شود که فرد دروغگو شود، این اضلال از راه خداست و نسبت به واجبات و محرمات شمول دارد.

کاوش در دو مفهوم برداشتی از عبارت «بغیر علم» و ثمره آن

الف: معنای اول

مطلب بعدی، جمله‌ی شریفه‌ی بغیر علم است. لِيُضَلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، این بغیر علم، دو معنا دارد که در این جا، یکی از آنها مراد است. یک معنا این است که مقصود علم متعارف و معمولی باشد.



ب: معنای دوم

معنای دوم علم، به معنای حکمت، در مقابل سفاقت و جهالت به آن معنای خاص که عرض می‌کنیم که نه این که این تصور و تصدیق در ذهن شخص نیست؛ بلکه به معنای این که آن تدبیر لازم و آن دوراندیشی و حکمت لازم در او نیست.

مختار استاد

در این جا، ظاهرش همین احتمال دوم است؛ یعنی این شخصی که اضلال می‌کند؛ یعنی بدون تدبیر در عاقبت است و بدون حکمت لازم است و آلا، همین الان هم توجه دارد که گمراه می‌کند؛ یعنی تکلیف بر او منجز است منتهی، تدبیر لازم را ندارد و بیشتر عقل و حکمت مقصود است نه علم به معنای منطقی قضیه که تصدیقات حاضره‌ی در ذهن باشد. شاهدش هم در خود قرآن است که بغیر علم، راجع به شیطان و کسانی است که معلوم است مکلف بودند و قرآن به آن‌ها وعده‌ی عذاب می‌دهد؛ ولی در عین حال می‌گوید بغیر علم. در این بغیر علم‌ها، معنای اول مراد نیست و شاهدش این است که بغیر علم، بر کسانی منطبق شده است که قطعاً، تکلیف برایشان منجز بوده است؛ یعنی در اعلی درجه، حکم خدا را می‌دانند و با علم و آگاهی تمرّد می‌کنند و خدا آن‌ها را توبیخ می‌کند و در عین حال، برای آن‌ها می‌گوید بغیر علم و در واقع، این تعبیر مثل اصطلاح اولوالالباب است. این که می‌گوید، این قرآن برای اولوالالباب مفید است یا کسانی که این کار را نکردند کالأنعام هستند یا صمّ بکم عمی هستند، به این معنا نیست که آن‌ها، علم لازم برای تکلیف را ندارند؛ بلکه به معنای آن است که نوعی قساوت قلوب پیدا کرده‌اند که نمی‌توانند در عمق آن تدبیر کنند. بغیر علم در آیه، هم می‌تواند به یضَلّ تعلق بگیرد و هم می‌تواند به یَشتری تعلق بگیرد. تعبیر درست و خوب بغیر علم در فارسی، نابخردانه است؛ یعنی آدم عاقل است و مجنون نیست و علم به موضوع و حکم دارد؛ ولی تمرّد می‌کند که این کار نابخردانه است و کار سفیهانه‌ای است.

دو احتمال درباره عطف عبارت «وَيَتَّخِذَهَا هُزُؤًا»

نکته‌ی بعدی در آیه‌ی شریفه، این است که در لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُؤًا، یک عطفی هم بر یُضِلَّ شده است. مفسرین گفته‌اند که در يَتَّخِذَهَا، دو احتمال وجود دارد:

الف: «وَيَتَّخِذَهَا هُزُؤًا» عطف بر یَشتری باشد.



ب: «وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا» عطف بر يُضِلُّ است و این احتمال قوی تر است.

معنا این طور می شود که لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا، مرتکب لهو می شود برای این که گمراه کند و آیات خداوند را مسخره بگیرد؛ یعنی آیات الله را استهزا کند.

«واو» در عبارت «يُضِلُّ» و «يَتَّخِذَهَا هُزُوًا»، به معنای جمع است یا تفریق؟

نکته ای که در این جا وجود دارد این است که در عبارت يُضِلُّ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا، آیا به نحو "جمع" مراد است یا به نحو "او" مراد است؟ گاهی کسی را اضلال می کند، بدون این که مسخره هم بکند؛ گاهی هم ممکن است استهزا کند؛ ولی اضلال نباشد. آیا آیه ی شریفه می خواهد بگوید که این لهو الحدیثی که در جهت اضلال و استهزاء که علیه ما به کار گرفته می شود، حرام است؛ یعنی وقتی يُضِلُّ وَ يَتَّخِذَهَا، با هم که باشند مقصود است یا أحدهما کافی است؟ این جا؛ ولو این که ظاهر "واو" جمع است؛ ولی مناسبات حکم موضوع، اقتضا می کند که این ها هر کدام، مستقلاً موضوع باشد؛ یعنی یشتی لهو الحدیث لِيُضِلَّ، خودش موضوع است یا یشتی لهو الحدیث لِيَتَّخِذَهَا هُزُوًا، تا مسخره کند؛ ولو این که اضلال هم نباشد.

مختار استاد

وضوح فهم عرفی مساعد با این است که در این جا، "واو" جمع نیست که بخواید بگوید این ها با هم موضوع حکمند؛ بلکه این ها هر کدام مستقلاً موضوع حکم است و مناسبات حکم موضوع داخل آیه و قرائن بیرونی که ما می دانیم که اضلال، مستقلاً موضوع حرمت است و استهزا و مسخره گرفتن هم موضوع حرمت است. بنابراین، يَتَّخِذَهَا عطف بر يُضِلُّ است؛ گرچه در این جا، "واو" به کار رفته است و ممکن است کسی بگوید وقتی این دو جمع شوند حرام است؛ اما ظاهرش با مناسبات داخلی آیه و قرائن بیرونی این است که اگر این ها جدا هم باشند، مستقلاً موضوع حکمند؛ یعنی قرآن دو حکم را بیان می کند. حکم اول، حکم عملیات اضلال است که هذا حرام و حکم دوم، حکم کار استهزاء نسبت به آیات الله است که این هم حرام است و هر اقدامی که در جهت اضلال استهزای آیات الله به کار گرفته شود، آن حرام می باشد. ما می خواهیم بگوییم که از آیه این طور می فهمیم که يُضِلُّ یک موضوعیتی دارد و يَتَّخِذَهَا هم موضوعیت مستقله ای دارد و اگر جدا شوند، همین حکم وجود دارد که "واو" در این جا، واو جمع نیست و "واو" تفریق است؛ یعنی دو حکم را بیان می کند.



نکته

استهزاء در عبارت لیتخذاها هزواً، اعم از استهزاء لفظی و غیر لفظی است. ممکن است کسی احتمال دیگری در آیه دهد و بگوید که لیتخذاها هزواً در این جا؛ یعنی یستهزء به، به این معنا که مقصود از مسخره کردن در آیه، مسخره کردن با عنوان تمسخر نیست؛ بلکه همین که کسی اضلال می‌کند، در واقع؛ یعنی این که آیات خدا را مسخره می‌کند؛ یعنی لیتخذاها هزوا در این جا، معنای شبه مجازی و خاصی دارد، نه یتخذاها هزوا با شکلی که عرف می‌گوید و استهزا می‌کند. استهزاء با عنوان استهزاء انجام نمی‌دهد؛ اما همین که مردم را از امر حق متفرق می‌کند؛ ولو با لسان علمی خیلی سنجیده؛ مانند نوشتن کتابی که سرتاسر ادب است؛ اما گمراهی را دنبال می‌کند. این نیز نوعی استهزاء می‌تواند باشد. فرض کنید کسی چیزی می‌نویسد که خیلی خیلی قشنگ است؛ ولی در واقع امر، استهزاء است که استهزاء در این جا، استهزاء عملی است نه استهزاء قولی. این یک نوع استهزاء عمیقی است که لفظ استهزاء می‌تواند بر آن هم اطلاق شود و در واقع این طور است که اگر کسی، مطلب بسیار حق و درستی را ابطال کند، در این صورت می‌گویند که او یک حق واضحی را به تمسخر گرفته است. مانند آن که استدلالات محکمی بیاورد برای این که الان روز نیست که در این صورت می‌گویند، قصدش تمسخر است. ظاهر یتخذاها هزوا این است که هر دو را شامل می‌شود. هم آن جایی را که مثلاً پوز خند می‌زند و حال تمسخر نسبت به قرآن یا احادیث یا دین اتخاذ می‌کند و هم آن جا که استهزاء عمیق واقعی است؛ یعنی ظواهر استهزایی در آن نیست؛ ولی وقتی کسی درست دقت کند، این تمسخر را متوجه می‌شود. به نظر می‌آید که مقصود از لیتخذاها هزوا، تنها تمسخر ظاهری نیست؛ بلکه همین ابطال حق و مقابله‌ی با آن، نوعی یتخذاها هزوا است؛ مخصوصاً که در این جا، استهزء بها ندارد؛ بلکه می‌گوید یتخذاها هزوا که تعبیر خیلی قشنگی است و شاید این تعبیر در قرآن، برای همین آمده است. یتخذاها هزوا، طبق این معنا؛ یعنی این که این را جدی نگرفته است؛ نه! این که مسخره می‌کند. این تعبیر، احتمالاً برای افاده‌ی این معنی است که این نوع مقابله‌ی با حق؛ ولو شکل و لعاب تمسخر در آن نیست؛ اما در عین حال، یتخذاها هزوا بر این صادق است. اگر این معنای عام را از آیه برداشت نماییم؛ یعنی استهزاء در آیه، هر دو نوع استهزاء ظاهری و عمیق را شامل شود آن وقت اضلال، همیشه نوعی یتخذاها هزوا خواهد بود. وقتی کسی عقاید کسی را خراب می‌کند؛ یعنی اِتَّخَذَ آيَاتِ اللَّهِ وَ سَبِيلِ اللَّهِ هُزُواً. البته مسخره‌گی ظاهری همیشه موجب اضلال نیست و لذا اگر مسخره کردن ظاهری فقط باشد، این از اضلال جدا می‌شود؛ اما مسخره‌گی به معنای واقعی آن، همیشه با اضلال مساوی است؛ یعنی اضلال در آن فرض، نوعی مسخره کردن آیات الله



است. البته چون در آیه، **يَتَّخِذَهَا هُزُؤًا**، مطلق است و هر دو را شامل می‌شود، باید بگوییم عنوانش در یک قسمش از عنوان اضلال قسیم است و در یک قسم دیگر این‌ها بر هم منطبق است.

مرجع ضمیر عبارت «يَتَّخِذَهَا» چیست؟

در جواب این سؤال که چرا ضمیر **يَتَّخِذَهَا** مؤنث است،

الف: بعضی گفته‌اند به عبارت "آیات" اول سوره برمی‌گردد؛ ولی ظاهرش این است مرجعش، سبیل است منتهی، به ملاحظه‌ی این‌که آیات خدا در "سبیل" وجود دارد، می‌شود ضمیر مؤنث هم به آن برگرداند. **أَلَا مَرُفٌ فِي التَّعْنِثِ وَ التَّذْكِيرِ**، سهل. نکته‌ی دیگر عبارت **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ** است که دلالت بر حرمت می‌کند و حرمتش هم یکی از محرمات کبیره است. نکته‌ی بعدی هم این است که **وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لَّا مَسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ** **وَ قَرَأَ فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ عَلِيمٍ**، می‌گوید، همین شخصی که مردم را برای گمراه کردن جمع نمود، وقتی که آیات الله بر او خوانده می‌شود نمی‌ایستد تا آیات الهی را گوش دهد و گویا اصلاً نشنیده است؛ در حالی که همه‌ی شرایط تکلیف در او جمع است و اگر می‌خواست، می‌توانست بهترین آدم شود. **فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ عَلِيمٍ**.

ب: "وَ يَتَّخِذَهَا هُزُؤًا" عطف بر **يُضِلُّ** است و این احتمال قوی‌تر است.